



پوسٹہ سوم سن
آل جامع سوم انسانی

خاطرات

● یادها و خاطرهها (۳) / عبدالحمید اشراق

مش اسماعیل: نابغه و هنرمند

نمی‌دانم سمت و تیتراژ مش اسماعیل را چگونه می‌توان بیان کرد. یک نابغه، یک هنرمند یا یک ایرانی خوش ذوق. هنرمندی که سواد خواندن و نوشتن را نداشت، یک هنرمند خودساخته بود بدون فراگرفتن ابتدائی‌ترین دروسی هنری در مدرسه، دبیرستان و یا دانشگاه.

من او را یک نابغه مینامم، نه آنچنان نابغه‌ای که بتواند با نوایح دنیایی علم و هنر پنجه نرم کند و خودش را در آن سطح بیاورد. نابغه‌ای که از هیچ خودش را به همه چیز رساند. از داشتن سواد فقط امضاء کردن را میدانست با تحریر جملاتی که فقط خودش قادر به خواندن بود: بهیچ عنوان تا آخر عمر سعی نکرد به این امضاء چیزی اضافه کند و سواد بیاموزد. او عقیده داشت که بین خواندن و نوشتن و عمل کردن تفاوت فاحشی وجود دارد و ایمان داشت که کار و عمل او از خواندن و نوشتن برتریت دارد. او میگفت وقت برای خواندن و نوشتن ندارم چرا که آنقدر مشغول ورق زدن کتب و مجلات هنری برای آشنا کردن چشمم به تصاویر و عکسها هستم که فرصتی برای خواندن و نوشتن پیدا نمیکنم و احتیاج هم ندارم اعتقاد او در این بود که اندوخته‌هایی ذهنی و ذخیره‌هایی فکری میتواند از طریق دیدن هم از یاد یابد. و همان عمل را انجام میدهد که از طریق خواندن و نوشتن. او خزینة ذهنی خود را با نگاه به تصاویر پُر و لبریز میکرد و الهامات او بطریقی دیگر صورت میگرفت چونکه او از قوانین هنری و تناسبات هنری اطلاعی نداشت بنابراین برداشت او از هر تصویر بطریقی دیگر از آن بود که یک محصل



● مش اسماعیل یک نابغه هنرمند

دانشکده و یا یک فارغ التحصیل یکی از دانشگاههایی خارج از کشور. بنابراین موقعیکه با او صحبت میشد گو اینکه جملات را صحیح فرمبندی نمیکرد برداشتش را از یک تصویر همان طور که فکر میکرد بیان میکرد.

کارش بدین طریق شروع شد که زمانیکه هنرمند نام‌آور پرویز تناولی حدود دهه ۴۰ نتوانست با مسئولین هنری مملکت کار کند راهی آمریکا شد و پس از اقامت چند سال به ایران مراجعت نمود ارمغانی که با خود آورد که با حمایت بنیاد گری (ABBY Grey) توام بود ساختن کوره‌های سرامیک و برنزریزی بود که برای اولین بار در ایران آغاز شد و دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا تحت نظارت تناولی از کوره‌ها بر این کارهایی خود استفاده میکردند. شخصی که دربان این کارگاه بود مش اسماعیل نام داشت آنطوریکه خود تناولی بکرات گفته است عشق، علاقه و پشتکاریکه این دربان داشت بمراتب بیشتر از دانشجویان بود

مش اسماعیل گه گاهی از تناولی خواهش میکرد که در کوره سرامیک سازی کار او را هم یعنی مجسمه کوچکی که ساخته بود با کارهایی دانشجویان در کوره بگذارد البته تناولی با خوش روئی قبول میکرد این کار بکرات تکرار شد و مش اسماعیل توانست با کارهای ابتکاری خود اثرهایی هنری در سطح خود بیافریند. اسماعیل توکل (مش اسماعیل) آرام نداشت صبح زود خارج از وظائف درباری کارگاه مجسمه‌سازی دانشکده هنرهای زیبا و شب‌ها خارج از



رئیس هیئت مدیره

رعایت وقت اداری با عشق و علاقه کارهای فکر - کاری شاگردان دانشکده بخصوصی تناولی را مورد بررسی قرار میداد و از دید خود اثراتی با روش مخصوص می آفرید. آنچه جالب است، هیچ تقلید، اقتباس یا کپی از کارهای دیگران در کارهایش دیده نمیشد.

زمانیکه دانشکده هنرهای زیبا کارهای دانشجویان این رشته را به نمایش گذارد در بخشی از این نمایشگاه کارهای مش اسماعیل هم با خواهش و تمنای او در گوشه‌ایی در سالن گذارده شد (من نمیدانم آیا دانشجویان به تناولی اعتراض نکردند که چرا کارهای ما را با کارهای دربان آتلیه با هم میگذارید و ارزش کارهایی ما را در سطح یک دربان پائین نیاورید هنوز هم از تناولی نپرسیده‌ام)

ولی تعجب اینجاست که وقتی خانم گری از آمریکا آمد که نمایشگاه را به بیند یا افتتاح کند ضمن قدردانی از کارهای دانشجویان تعدادی از کارهای مش اسماعیل را خرید و به آمریکا برد. این یکی از بزرگترین موفقیت‌هایی بود که برای مش اسماعیل رویداد و کارهایش به خارج از کشور رفت پس از آن مش اسماعیل بتدریج مکتب سازندگی سرامیک را ترک کرد و با ترکیب فلز با سیم و آهن‌های پاره و فرسوده کارهایی کرد که به یادگار ماند و روز به روز کارهایش بیشتر مورد توجه عموم بخصوص هنرمندان قرار میگرفت بطوریکه با وجودیکه خودش را هنرمند نمیدانست آثارش در نمایشگاه‌های ایتالیا - آلمان - انگلیس - بلژیک و ترکیه رسوخ کرد. در

ایران مطبوعات دربارهٔ او غوغا کردند و در هر مجله و روزنامه‌ایی از او، از صداقت، از سادگی، و بی‌آلایشی او صحبت میشد. او اعتقاداتی داشت و تا این درجه نخواست اعتقاداتش را عوض کند که حتی عرق چین خود را نیز همیشه بر سر داشت و نگه داشت و نخواست عوض کند و میگفت من این هستم و آدم بی‌سوادیی هستم، از من چیز دیگری نخواهید من نه سخنران هستم نه باسواد.

هنرمند بی‌سوادیکه در سطح دانشگاهیان کار میکرد او در قزوین متولد شد و در تهران فوت نمود و تا آخرین لحظات زندگی غرق در کارهایی خود، ابداعات خود، سبک خود بود. او با روش خود رستم را لاغر می‌دید، زن را در مجسمه‌هایی خود بدون هیچ امتیازی در مورد زن بودن آنها تصویر میکرد، آنها را چون یک انسان، بدون در نظر گرفتن فرم بدنی، ترسیم، مجسم و شکل میداد از فرم‌های - کلاسیسم، امپرسیونیسم و کوبیسم خبری نیست گو اینکه در کارهایش از قواعد هنری تبعیت نکرده ولی در اثراتش با یک دید سادگی و زیبایی روبرو میشویم، دربارهٔ کارهایش مطالب زیادی نوشته‌اند ولی آنچه کمتر بآن توجه شده خلایقیت یک انسان ساده لوح با استفاده سادگی و بدون وارد شدن در گرداب و امواج هنرهای زمان است.

من آنقدر به او علاقمند بوده و هستم که دو کارش را به پاریس آوردم و همیشه آنها را بعنوان یادگار از یک نابغهٔ عایی ایرانی حفظ خواهم کرد.